

صاحب امتیاز:

<b>موسسه فرهنگی هنری آهنگ آتیه</b>
<b>رئیس شورای سیاست‌گذاری:</b> ابراهیم رستمیان مقدم
<b>مدیرمسئول:</b> حامد شمس
<b>سر‌دبیر:</b> اکبر هاشمی
<b>نشانی:</b> خیابان احمد قصیر، خیابان دوازدهم
<b>شماره ۲۲، طبقه پنجم</b>
<b>صندوق پستی:</b> ۱۴۸۹-۱۵۸۷۵
<b>تلفن تحریریه:</b> ۸۵-۸۸۵۱۷۰۸۸
<b>نمابر:</b> ۸۸۵۱۷۰۸۷
<b>www.tamin24.ir</b>
<b>چاپ:</b> هنر سرزمین سبز
<b>آگهی و اشتراک:</b> ۸۸۵۱۷۰۹۱

**• زیر پوست شهر- ۲۵ •**  
**• نسرین ظهیری •**

### چاه‌برفی

برف گاهی می‌بارد. فقط گاهی می‌شود کنار پنجره نشست و برای یاکریم‌های دربرف‌مانده از برنج‌های شب پیش ریخت. این جور موقع‌ها می‌شود پنجره را واکرد و شهری را دید که لبه‌های پشت‌بامش را با مادرانگی سفید خط کشیده‌اند و هرم سرما که بخورد توی صورت تازه بادت بیاید که این‌ها، این خطاهای سفید، برف واقعی هستند و در دلت قند آب شود. می‌خواهم بگویم فقط گاهی می‌شود سرت را بالا بگیری و دانه‌های برف را بغل کنی. برف که ببارد، با اینکه سرما‌هوار می‌شود در فضای خانه، می‌روی سراغ پالتوی قدیمی و دنبال دستکش‌های پارسیال می‌گردی و چکمه‌ها را از ته کمد درمی‌آوری و از خانه می‌زنی بیرون. می‌روی تا بلکه فرصت اندک بارش برف را از دست ندهی.

حالا صبح زود یک روز برفی است. دانه‌های برف عشویه می‌آیند و می‌ریزند. کوچه لغزنده و سرد است. تن کوچه زیر پای بچه‌مردسارِها رد انداخته. موتوری‌ها سرعشان را کم می‌کنند و دود آگروز‌هایشان در هوا جا می‌اندازد. فقط گاهی می‌شود این دو دختر ک را در این حالت دید. دختر ک‌ها از ته کوچه آرام قدم برمی‌دارند. خودشان را پیچیده‌اند توی کاپشن‌های گرم. اما انگار زور کاپشن‌ها به سرمای بیرون نمی‌رسد. دختر با کاپشن قرمز چتر دارد و دستکش. دختر کاپشن آبی که چکمه نمداری دارد دو دستش را کرده در جیب‌های دختر ک کاپشن قرمز و یک‌بوری در کوچه قدم برمی‌دارد. گاهی می‌خندند و بخار خنده‌هایشان در هوا می‌پیچد. رهگذران از کنار دو دختر ک رد می‌شوند و به آن‌ها لبخند کمرنگی می‌زنند.

در این سوز و سرما فقط گاهی رهگذری برای دیگری از برف‌های قدیمی تهران می‌گوید: «آن وقت‌ها تهرانی‌هایی که دستشان به‌دهشان می‌رسید، چاهی را واسط‌خانه‌هایشان از قبل آماده می‌کردند. وقتی برف می‌بارید، برف‌های کوچه و محله را جمع می‌کردند و می‌ریختند داخل آن چاه، تا هم زمین محله یخ نزند و بتوانند راحت رفت‌وآمد کنند و هم برف برای روزهای گرم تابستانی ذخیره کنند. به این چاه‌ها می‌گفتند چاه برفی.»

فقط گاهی برف همچنان می‌بارد و انبوه ماشین‌های مانده در ترافیک برفی خوشحالت می‌کنند. می‌شود میزان برف‌های جمع‌شده روی سقف ماشین‌ها را با نگاه سانت زد و حدس زد از کدام قسمت شهر آمده‌اند و کجای شهر برف بیشتری می‌بارد.

این‌ها را گفتم تا بگویم فقط گاهی می‌شود برف‌گردی کرد، سوار اتوبوس راه‌آهن-تجریش شد و هی گوش سپرد به صدای شاخه‌های پر از برفی که برف‌هایشان سرریز می‌شود و اتوبوس را به مهمانی حجم سفید پی اندوه می‌برد.



### «در دنیای تو ساعت چند است؟» آمد

فیلم «در دنیای تو ساعت چند است؟» وارد شبکه نمایش خانگی شد. میثم معراجی، مدیرعامل موسسه فیلمسازان، در گفت‌وگو با خبرنگار سینمایی ایستنا، با اعلام این مطلب گفت: «توزیع فیلم از ۱۷ آذرماه با زیرنویس فرانسه و انگلیسی آغاز شده و این نسخه شامل پشت صحنه و کلیپ موسیقی است.» «در دنیای تو ساعت چند است؟» اولین ساخته سینمایی صفی یزدانیان با بازی لیلا حاتمی، علی مصفا و زهرا حاتمی چندی پیش اکران شد و تاکنون حضور موفقی در جشنواره‌های داخلی و خارجی داشته است. آلبوم موسیقی این کار، ساخته کریستف رضاعی، نیز چندی پیش عرضه و با استقبال همراه شد.

## ۱۶ | اکتیبنو

### دروس معرفت‌نفس

**• پیشخوان •**  
**• مهدی محمدی •**

کتاب «دروس معرفت نفس» -شامل سه دفتر و ۱۵۰ درس گفتار از علامه حسن‌زاده آملی در یک کتاب منتشر شد.



«دروس معرفت نفس» -شامل ۱۵۰ درس گفتار در شناخت گوهر آدمی است. سخن نخست این کتاب با موضوع شناخت موجود و وجود شروع شده و در ادامه موضوع واقعیت داشتن یا نداشتن مشهورات خارجی، غایت داشتن و نداشتن هستی و حرکت جوهری و تکامل ذاتی مطرح می‌شود. موضوع خیر و شر هستی، مفارق بودن نفس و قوا و تجلیات آن‌ها، حدوث جسمانی نفس، بقای روحانی آن، کیفیت سیر آدمی در مراتب و مدارج روحانی، نحوه تدبیر نفس در بدن و احوال نفس در حیات پس از مرگ، از مهم‌ترین موضوعات مطرح‌شده در این کتاب است.

علامه حسن‌زاده آملی تدریس دروس این کتاب را از سال ۱۳۵۳ در شهر قم شروع کرده و کتاب جامع آن را انتشارات علمی و فرهنگی به‌تارگی در شمارگان هزار نسخه و قیمت ۲۲ هزار تومان به چاپ رسانده است.

**• هشتک •**  
**• صدرا محقق •**

در روزهای گذشته انتشار خبری در یکی از روزنامه‌های محلی اصفهان واکنش اغلب کاربران شبکه‌های اجتماعی را در پی داشت. اگرچه روایت‌های متناقض و متعددی از این خبر منتشر شد اما کلیت آن به این شرح بود: «اوایل هفته گذشته بود که پسر بچه‌ای به نام صدرا زاهدپور به دلیل جراثت چانه به بیمارستان اشرفی اصفهانی واقع در خمینی شهر مراجعه می‌کند و به‌دلیل ناتوانی مالی خانواده این کودک برای پرداخت هزینه بخیه، پزشک معالج پس از بخیه‌زدن زخم صورت کودک، دستور باز کردن بخیه را می‌دهد و این کودک را در همان حال رها می‌کند.»

انتشار این خبر واکنش‌های گسترده و فراوانی را در شبکه‌های اجتماعی و رسانه‌ها در پی داشت. این خبر را حتی وزیر بهداشت و برخی مسئولان دیگر این وزارتخانه تایید کردند. پس از انتشار گسترده خبر، اعلام شد مسئولان بیمارستان، پزشک و پرستاری که در این ماجرا دست داشتند از کار برکنار و بازداشت شده‌اند. با این حال واکنش‌ها به این ماجرا در شبکه‌های اجتماعی گسترده‌تر شد و تا اواخر هفته گذشته هم ادامه یافت. بسیاری از کاربران پس از این ماجرا به انتقاد از جامعه پزشکی پرداختند و بسیاری نیز به واکنش‌های آن‌ها به سربال طنز «در حاشیه» ساخته مهران مدیری اشاره کردند که موجب انتقاد و واکنش پزشکان شده بود. با این حال بخشی دیگر از کاربران نیز در اصل خبر و چگونگی روایت آن تردید کردند و نوع انتشار و واکنش‌های پیرامونیان را نقد کردند. بخشی از نوشته‌های کاربران در این رابطه در فیس‌بوک و توئیتر به این شرح است.

رویا، کاربری از اهالی توئیتر، در این باره اینطور نوشت: «پزشک‌ها فقط به مهران مدیری اعتراض می‌کنن. به‌این قضیه بخیه پسر بچه اعتراضی ندارن؟ خب خدا روشکر.» علی مصلیح، خبرنگار حوزه سینما، هم در توئیتر خود نوشت: «مدافعان جامعه پزشکی کشور هنوز توجیه بخیه کشیدن توی اصفهان رو شروع نکردن؟» کاربری به نام دانش طلب هم در توئیتر ماجرا را اینطور دیده است: «حالا به کسی که بخیه بچه چهارساله رو باز کرده بگی چرا؟ می‌گه برو بابا، چند هزار میلیارد می‌خورن صداتون در نمی‌اد، به بخیه گیر دادید؟» یکی دیگر از کاربران هم از احساس خود بعد از خواندن خبر این ماجرا نوشت: «وقتی به لحظه‌ای فکر می‌کنم که بخیه‌های صورت اون طفل معصوم رو می‌کشیدن، پاهام شل می‌شه، دستام می‌لرزه، فشارم می‌افته.»

زکی پدیا، از کاربران توئیتر، هم به سربال «در حاشیه» مهران مدیری اشاره کرد و نوشت: «مهران مدیری شانس آورد که سربال در حال پخش نداره وگرنه می‌گفتن تقصیر اونه که بخیه‌های بچه رو کشیدن.» حسین نوروزی در توئیتر به روزنامه اصفهان زیبا، که منبع اولیه خبر بود، اشاره کرد و در توئیترش نوشت: «اصفهان زیبا، بخیه‌های تازه صورت کودک چهارساله به دلیل بی‌پولی کشیده شد. زیبایی ناخواسته ترکیب اسم نشریه و تیتیر خبر، تباهی محضه.»

کاربری به نام مرضیه هم در پی شدت گرفتن انتقادها از جامعه پزشکی برای تلطیف فضا درباره این قش چنین نوشت: «به‌عنوان

یک پزشک از این واقعه شرمسارم. از اینکه نتنها سوگندنامه بقراط که همه پزشکان در روز فارغ‌التحصیلی به آن قسم خورده‌اند توسط عده‌ای رعایت نمی‌شود، بلکه اصول اولیه انسانیت هم به خاطر چند اسکناس کثیف زیر پا گذاشته می‌شود. اما هستند پزشکانی که به جای «سرای زرنگار» از آن‌ها «تام نیکو» بر جای مانده؛ از جمله زنده‌یاد دکتر شیخ در مشهد، که موتورسیکلتی که با آن به خانه بیماران می‌رفت و کیف و کلاه و عکس ایشان و کاسه‌ای که مردم در آن به جای حق ویزیت کلان سکه خرد و گاه سر بطری پیسی می‌انداختند در موزه‌ای در مشهد نگهداری می‌شود و همه روزه مردم از آن بازدید می‌کنند. دکتر شیخ به منشی‌اش سپرده بود اگر مردم به جای سکه، فلز انداختند به روی بیماران نیاورد و خود سر پیسی‌ها را ضد عفونی می‌کرد و در اطراف مطب سر راه بیماران می‌ریخت.»

با این حال کاربران زیادی هم تلاش کردند روایت‌هایی غالب



از این خبر را نقد کنند. محمد سربابی در فیس‌بوک خود در این باره اینطور نوشت: «ماجرای بخیه کشیدن از چانه بچه به نظم کمی متفاوت از چیزی است که گفته می‌شود. مسلمانا پزشکی که به خاطر پول نداشتن بخیه را باز می‌کند مقصر است. هم از نظر پزشکی، هم از نظر حقوقی و هم از نظر اخلاقی و در این مقصر بودن هیچ بختی نیست. اما جریان به نظر انقدرها هم ساده نمی‌آید. در فاصله زمانی که بخیه‌زدن شروع شده تا زمانی که بچه و مادرش از بیمارستان بیرون آمده‌اند، احتمالا اتفاقاتی افتاده که در حال حاضر درست مشخص نیست. با جوی که در جامعه شکل گرفته و مثل همیشه بیشتر احساسی است تا اینکه به دنبال کشف ماجرا باشد، نمی‌شود زیاد سوال کرد. بازار دلسوزی با محتوای سیاسی هم گرم شده و هر سوالی همدستی با دکتر بخیه کشی تلقی می‌شود، ولی بدون شنیدن حرف‌های مادر و همین‌طور دکتر و کسانی که آن موقع در بیمارستان بوده‌اند و جریان را دیده‌اند نمی‌شود حکم صادر کرد.»

رونق تولید یعنی خوشحالی این لباس آبی‌های بی‌شیله‌پيله. کارگرانی که خط تولید با دستان و فکر و ذهن آن‌ها می‌چرخد. با چشمان همیشه مراقب. آن‌ها نیض تولید کشورند. هر قدمی که برای بهبود زندگی و معیشت آن‌ها برداشته شود، قدمی است در راه اعتلای تولید داخلی. کارگرانی که خنده‌رب لب دور محصول کارخانه‌شان گرد آمده‌اند تا دسترنج کار خود را با این دوره‌می پرانرژی جشن بگیرند. چقدر جای این قاب‌های شاد و سرخوش در خط تولیدهای داخلی کم است؟ این پرسشی است که باید برای آن پاسخ و چاره‌ای اندیشید. برای رونق تولید، برای زیاد کردن این خنده‌ها، برای انرژی دادن و زندگی بخشیدن به کارگرانی که شاید با حداقل دستمزد کنار بیایند، اما با محیط‌های سرد و عبوس کار نه!



**• عکس نوشت •**  
**• خنده تولید •**

**• مسعود شایخی •**

یکی از کاربران فیس‌بوک به نام ایلیا به این ابعاد ماجرا اشاره کرد: «چند نکته درباره ماجرای باز کردن بخیه: ۱- ما فقط روایت رو از زبون اینور شنیدیم. کسی از زبون اون پزشک و پرستار چیزی نشنیدیم. ممکنه روایت دیگه‌ای هم وجود داشته باشه. ۲- هویت بچه و پدر و مادر معلوم نیست و اینکه جایی گفته شده که بیمارستان برای لا‌پوشانی جراحی پلاستیک کرده. بعد جایی دیگه گفتن به‌سری قبول کردن چونه بچه رو جراحی کنن. ۳- باز کردن بخیه از روی زخم بچه اونقدر هولناکه که هرطور حساب کنی قابل انجام نیست. ۴- اون بخیه باز شده به هیچ دردی نمی‌خورده. ۵- تعداد بخیه‌ها دو یا سه تا بوده. ۶- و اینکه به خاطر یه دستمال کثیفی که رو آتش زنیم. تو این فقره بیشترمون با موج همراه شدیم. کسی دنبال صحت‌وسقیم ماجرا نرفت.»

کاربران زیادی هم به روایت‌های مختلف ماجرا پرداختند، مثل این نوشته کاربری به نام مرتضی در فیس‌بوک: «توی گروه‌های زیرمجموعه پزشکی تا حالا سیصد روایت مختلف از ماجرای بخیه بچه ذکر شده. هر کی به سنگ برداشته، به دو گروه تقسیم شدن، همدیگه رو می‌زنن.»

یکی از کاربران فیس‌بوک به نام مهرداد هم روایت خود از مواجه شدن با این خبر را این‌گونه شرح داد: «خبر دکتر و بخیه به شکلی که در رسانه‌ها آمد برای من کمی عجیب بود که بپذیرم پزشک نشسته مثلا هشت‌تا بخیه به صورت بچه زده و بعد که گفتند مادر بچه پول را به صندوق نبر داخته دوباره بچه را گرفته و بخیه‌ها را باز کرده. امروز روایتی را در صفحه یکی از دوستان پزشک در اصفهان خواندم که روایتی قابل قبول‌تر از ماجراست. به گفته ایشان: کودک که همراه والدینش حدود دو هفته پیش به بیمارستان برده شده و طلیق روال کارهای پرورنده انجام می‌شود. همراه برای تسویه حساب به صندوق فرستاده می‌شود و پرستار بی‌توجه به تسویه حساب شروع به بخیه می‌کند. بعد از زدن یک بخیه، همراه از صندوق برمی‌گردد و اعلام می‌کند توان پرداخت هزینه را (۱۵۰ هزار تومان) ندار، لذا طلیق دستور پزشک، زخم پانسمان و کودک با همان یک بخیه مرخص می‌شود.»

پویا هم از نحوه انتشار خبر این ماجرا در رسانه‌ها انتقاد کرد و در فیس‌بوک خود اینطور نوشت: «بی‌توجه به جزئیات، این خبر عجیب به‌شدت در رسانه‌ها پخش شد و مبنای تحلیل انسان‌شناسانه و جامعه‌شناسانه فیس‌بوکی و غیرانسانی بودن نظام نولیبرال و... هم قرار گرفت. وزیر بهداشت گفت این خبر را شنیده و بازرسی وزارت بهداشت را مسئول تحقیق در این مورد کرده است. رضوی در مصاحبه‌ای گفت پرستار موضوع کشیدن بخیه را رد کرده و پزشک هم گفته که اساسا مسئولیت مالی با او (یا هر پزشک دیگری) نیست که بخواد در این باره تصمیمی بگیرد. اما حتی سخنان رضوی، بازرس وزارت بهداشت، هم دقیق خوانده نشد و صرا‌ف‌ا روی یک بخش «مزاح» وقت چاره‌جویی تمرکز شد. در همین حین روایت مقابلی هم از سسوی یکی از کارکنان بیمارستان پخش شد که پرستاری بی‌توجه به پرداخت نشدن صورت حساب بیمارستان کار خود را شروع کرده بوده اما در میانه کار دست نگه داشته و به تصمیم‌ولی کودک (مادر)، وقتی با پرس‌وجو مطلع شده بخیه زدن حیاتی نیست و توانایی پرداخت صورت حساب را هم ندارد، دست از کار کشیده و کودک با همان یک بخیه و پانسمان از بیمارستان خارج شده.» طرح ضمیمه‌شده هم در شبکه‌های اجتماعی زیاد دست‌به‌دست شد.



**• یکشنبه •** ۲۲ آذر ۱۳۹۴ **• شماره سی و چهار**

**• مسعود شایخی •**

**• ساختمان نیمه‌کاره- ۱۹ •**

**• نسرین ظهیری •**

**• کارگران هوای گرم را بیشتر از هوای سرد می‌پسندند**

**• مسعود شایخی •**

### کارگران هوای گرم را بیشتر از هوای سرد می‌پسندند

به اتفاق یاسر، داماد حاج علی، به‌محل پروژه جدیدی که چند روز قبل در مزایده برنده شده بودند رفتم. تا‌نگاهی به منطقه بیندازیم، این‌بار محل کارمان نزدیک شهر خودمان است و مجبور نیستیم خانه اجاره کنیم و شام و ناهار بپزیم. باید همراه با عده‌ای از بچه‌ها، چند روز دیگر کار قبلی را به عده‌ای دیگر از دوستان بسپاریم و سر کار جدید بیایم. یک زمین سنگلاخی که با بیل مکانیکی هموار شده بود. از شرایط و محل کار قبلی رضایت چندانی نداشتیم. دوری از خانواده و یخت‌وپوز و لباس شستن بعد از کار سنگین روزانه حسایی بچه‌ها را کلافه کرده بود. البته آرامش و سکوت و آدم‌های بی‌پیرایه و ساده‌دل آنجا را هم نمی‌توان به‌همین راحتی هاتر کرد. مخصوصا خدامراد صاحب‌خانه‌مهربان و دوست‌داشتنی مان را. برای ابراز دلشنگی هنوز زوداست، چون باید چندروزی کارهای اینجا را جلو بیندازیم و بعد به محل کار جدید برویم. دوستانی که به کربلا مشرف شده بودند به خیر و خوشی از سفر برگشتند و حسابی خوشحالمان کردند. در دیار ما رسم این است که هر کس از کربلا برمی‌گردد ولیمه می‌دهد. یعنی یک شب دوستان و آشنایان را دعوت کند و مراسم روضه‌خوانی بگیرد و شام بدهد. دوستان کربلایی‌ما هم به‌رسم معهود یک شب بعد از برگشتن مراسم روضه‌خوانی را گرفتند، ولی ما به خاطر دوری مسافت نتوانستیم به آنجا برویم. دیروز وقت صبحانه همه از صالح و یاسر درباره سفر یازتی‌شان سوال می‌کردند و آن‌ها هم یکی‌یکی و گاه‌ودفتری جواب دوستان را می‌دادند و پیاده‌روی تا کربلا و پذیرایی عراقی‌ها و بین‌الحرمین می‌گفتند. زمستان کم‌کم خودش را نشان می‌دهد. هواسرد شده است. مخصوصا صبح زود که سر کار می‌رویم دست‌هایمان از سرما یارای حرکت ندارند. ما کار کار جماعت فصل تابستان را بیشتر دوست داریم چون کار کردن در هوای گرم راحت‌تر از هوای سرد است. هوای گرم مشکلات خاص خودش را دارد، اما وقتی هواسرد می‌شود کرختی و بی‌حسی را همراه خود می‌آورد. در ارتفاع که هوا پرودت بیشتری دارد کار کنن سخت‌تر می‌شود.هرچه لباس گرم‌پوشی باز هم سردی تا مغز استخوان نفوذ می‌کند. در این مواقع که سرما مانمان را برمدل یک محیط گرم می‌خواهد. گاهی به خودم می‌گویم چه خوب می‌شد اگر من هم یک کار ساده‌تر داشتم با فضایی گرم‌تر. کاری روز زمین، نه در بلندی. همیشه لباس تمیز و مرتب‌پوشم و معطر باشم و اینقدر دست‌هایم را در گچ و سیمان نکم تا مجبور نباشم هرشب یک قوطی وازلین روی آن‌ها خالی کنم. دل‌است دیگر، گاهی وسط کارزار سیمان کاری و آجر بالا انداختن، چیزهایی از آدم می‌خواهد که در بهترین اوقات نمی‌خواهد. اما وقتی کمی گرم می‌شوم باز به خودم می‌گویم که چه معنی دارد همه کار گر منورم داشته باشند و پشت می‌نشینند و نان بی‌دسر بخورند. پس کارهای ساختمانی مردم را چه فکر بکند! بدهد و برایشان خانه بسازد! بعد از کمی فکری به این نتیجه می‌رسم که من از کارم راضی هستم و همین که در صحت و سلامت توان کار کردن دارم و پول درمی‌آورم شاگرد خاوند هستم. موقع صبحانه از بچه‌ها پرسیدم اگر موقعیتی پیش بیاید بعد از کار گری دوست دارید چه شغلی داشته باشید. جواب‌های جالبی دادند. ایلاس گفت به هیچ وجه کار اداری را نمی‌پسندند. می‌گفت اگر موقعیتش فراهم شود دوست دارد یک عشار و دامدار خوب شود با تعداد زیادی گاو و گوسفند. می‌گفت: «اگر دولت کمکم می‌کرد حتما یک دامداری بزرگ راه می‌انداختم. حیف که نه آشنا دارم و نه پول درست‌حسابی.»

کیان دلش یک موبایل فروشی می‌خواست. معتقد بود کار خوب و راحتی است و این روزها سود خوبی دارد. محمد می‌گفت: «دلم می‌خواهد یک موبایل فروشی بزرگ داشته باشم.» از همه جالب‌تر آرزوی دوستمان صالح بود که دلش می‌خواست یک قهوه‌خانه بزرگ دایر کند و به جوانان سرویس بدهد. می‌گفت کار راحت و گرمی است. در آخر کار مورد علاقه خودم را گفتم. دلم می‌خواهد یک کتاب‌فروشی بزرگ داشته باشم با تعداد زیادی کتاب که بسپارم پر فروش باشم، تا هم سود زیادی نصیب من شود و هم مردمی کتاب‌خوان و فهیم با کمالات داشته باشم. البته یادم رفت بگویم که آرزو بر کارگر جماعت عیب نیست!